به نام خدا

برگرفته از کتاب یکصد و پنجاه درس زندگی
آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدظله العالی

۵

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حضرت
آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدظله العالی

نیکو داوامی شود

موضوع: داوری

نویسنده: لیلا خیامی

تصویرگر: غزاله باروتیان

نیکو داور می شود...

کاری از موسسه تنظیم و نشر آثار
آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی(مدظله‌العالی)
زیر نظر پایگاه اطلاع رسانی دفتر معظم‌له

مدیرهنری و مجری: نعیمه جلالی‌نژاد
نویسنده: لیلا خیامی
ویراستار: مهدی صباغی
تصویرساز: غزاله باروتیان
صفحه آرایی: محمدحسین همدانیان
ناظرین: وحید علیان نژاد |احمد غفاری
چاپ: اول ۱۳۹۹
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
شابک:۵-۳۴۴-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره:۷-۳۳۷-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸
چاپخانه: دفتر تبلیغات اسلامی
انتشارات: امام علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام
نشانی: قم، خیابان شهدا، کوچه۲۲، پلاک ۱۵
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۲۴۷۸
فکس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۰۹۶
سایت ناشر: www.imamalipub.ir/www.makarem.ir

سرشناسه: خیامی، لیلا،۱۳۵۸
عنوان و نام پدیدآور: نیکو داور می شود، داوری/
نویسنده لیلا خیامی، تصویرگر غزاله باروتیان
مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری:۲۴ ص.مصور رنگی
فروست: مجموعه داستان های نیکو و نیکان: ۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: گروه سنی: ب،ج
موضوع: داستان های فارسی
موضوع: Persian fiction
موضوع: داوری-- داستان
موضوع: Judgment -- Fiction
شناسه افزوده: باروتیان، غزاله، ۱۳۶۷، تصویرگر
رده بندی دیویی:۱۳۹۷ ک۹۶۳خ۳فا۸
شماره کتاب شناسی ملی: ۵۲۷۲۷۶۴

مکارم الآثار

نیکان و امید، مسابقه گذاشته بودند. مسابقه‌ی کی بهتر نقّاشی می‌کشد. بالاخره بعد از یک ساعت مسابقه تمام شد. نیکان بادقّت به نقّاشی خودش و امید نگاه کرد. نقّاشـــی امید خیلی بهتر از نقّاشـــی خودش بود. دلش شور می‌زد؛ بـــا نگرانی گفت: «نیکو! ببین کدام یکی بهتر کشـــیدیم، من یا امید؟»

مکارم الآثار

۶ **نیکو** نگاهی به نقّاشی امید و نگاهی به نقّاشی نیکان انداخت، کمی فکر کرد و مثل هنرمندها قیافه گرفت، بعد سرش را تکان داد و گفت: «نیکان! تو بهتر کشیدی؛ نقّاشی تو بهتر است، پس تو برنده شدی.» نیکان گفت: «از اول هم می‌دانستم برنده می‌شوم؛ چون نقّاشی من خیلی بهتر است؛ هوراااااااا!»

مکارم الاخلاق

امید غصّه‌دار شـــد، سرش را پایین انداخت، نقّاشی‌اش را برداشـــت و رفت توی اتاق. نیم ساعت بعد هم خداحافظی کرد و رفت. امید که رفت، نیـــکان دوید پیش نیکـــو و مادرش که توی حیاط نشســـته بودند. نیکو داشت به نیکی شعر یاد می‌داد: «اتل متل بارون اومد، از توی آسمون اومد....»

نیکـــو همین که چشـــمش بـــه نیـــکان افتاد لبخندی زد و گفت: «دیدی چه نظر خوبی دادم؟»

مکارم الاخلاق

۱۰

مامان پرسید: «کدام نظر؟»
نیـکان با خوش‌حالی نقّاشـی‌اش را تکان داد و ماجرای نقّاشـی کشیدن خودش و امید را تعریف کرد و گفت: «نیکو نظر داد نقّاشی من بهتر است.»
نیکـو گلویش را صاف کـرد و گفت: «البتّه نقّاشـی امید از نقّاشی تو بهتر بود؛ امّا من گفتم نقّاشی تو بهتر است.»

مکارم الاخلاق

۱۲

مامان اخم کـرد و گفت: «یعنی دروغ گفتی؟»

نیکو دسـتپاچه شـد و گفت: «نه! دروغ که نـه یک کمی طـرف‌داری نیکان را کردم.»

مامان گفت: «مگر تو داور نبودی؟»

نیکـو سرش را تـکان داد و گفت: «بلـه! نیکان و امید خواسـتند من داور شوم و برای‌شان نظر بدهم.»

مکارم الاخلاق

مامان همان‌طور که برای نیکی سیب پوست می‌کند گفت: «پس چطور طرف داداشـــت را گرفتی؟ داور که نباید طرف هیچ کس را بگیرد.»

نیکو سرش را پایین انداخت و گفت: «خب داداشم است دیگر. نمی‌شد که طرف‌داری امید را بکنم.»

مامان گفـــت: «داور باید طرف‌داری کســـی را بکنـــد که حق با اوست. اگر نقّاشی امید بهتر بود باید از او طرف‌داری می‌کردی.»

بعد همان‌طور که تکّه‌ای سیب دست نیکو می‌داد گفت: «امید به تو و نظر تو اعتماد کرد و خواست تو داور باشی، تو نباید به اعتماد او خیانت کنی.»

نیکو که از کارش پشیمان شده بود، گفت: «مامان راست می‌گوید!»

نیکان به نقّاشی‌اش که هنوز توی دستش بود نگاهی انداخت و گفت: «حالا چکار کنیم؟»

مکارم الاثار

نیکو یک تکّه از سیب‌هایی را که مامان قاچ کرده بود توی دهانش گذاشـــت و همان‌طور که تندتند سیب را می‌جوید، آهســـته گفت: «باید به امید همه چیز را بگویم. باید معذرت‌خواهی کنم.» بعد هم بلند شـــد و گفت: «نیکان! بیا برویم شـــماره تلفن خانه‌ی امید را بگیر من باید یک چیز مهم به او بگویم. زود باش!»

نیم ساعت بعد دوباره سروکلّه‌ی امید پیدا شد، درحالی‌که بســته‌ی مداد رنگی‌اش دســتش بود. مامان در را باز کرد و با مهربانی گفت: «خوش آمدی امیدجان!»
امید لبخندی زد و گفت: «سلام! آمدم دوباره با نیکان مسابقه بدهم؛ مسابقه‌ی کی بهتر نقّاشی می‌کشد.»

مامـان گفـت: «حـالا کـی داور می‌شود؟»

همـان موقع نیکو که آمـده بود دم در با صـدای بلند گفت: «من داورم. طرف‌داری هیچ کس را هم نمی‌کنم. هرکس حقّش است باید برنده شود.»

امید و مامان زدنـد زیر خنده و بعد همگی رفتند تا مسـابقه‌ی کی بهتر نقّاشی می‌کشد را شروع کنند.

امام صادق علیه‌السّلام:

«بهترین مردم آنهایی هستند که به درستی داوری می‌کنند.»

[بحارالانوار، جلد۱۰۱، صفحه‌ی۲۶۶]